

نظریات و عملیات در باستان‌شناسی:

چگونه می‌توان این دور را بهتر و بیشتر ترکیب کرد تا به درک شفاف‌تری از گذشته دست یابیم و باستان‌شناسی را به نحو کارآمدتری در حال و

آینده به کار بندیم
دکتر کامیار عبدی*

*استاد مدعو، دانشگاه تربیت مدرس - پژوهشگر ارشد، مرکز ایران‌شناسی، دانشگاه کالیفرنیا-ایرواین

چکیده

باستان‌شناسی در موقعیت حساسی قرار دارد. با دستکاری روزافزون انسان در چشم‌انداز طبیعی، هر روز تعداد بیشتری از آثار و محوطه‌های باستانی در معرض خطر نابودی قرار می‌گیرند. در عین حال، با کاهش روزافزون بودجه برای فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی - اعم از فعالیت‌های پژوهشی و نجات‌بخشی - از رهگذر مشکلات اقتصادی جهانی، تعداد محوطه‌های باستانی که می‌توان در آنها پژوهش کرد یا از تخریب نجاتشان داد روز به روز کمتر می‌شود. افزون بر این مشکلات، در خود باستان‌شناسی نیز فاصله بین نظریات و عملیات روز به روز بیشتر می‌شود. مقدار معتابیهی مطلب در زمینه نظریات باستان‌شناسی به طور مداوم منتشر می‌شود، در حالی که عملیات باستان‌شناسی ما کماکان همان است که نسل قبل از ما، یا حتی نسل قبل از آن، به کار می‌بستند و تنها پیشرفت در این زمینه شیوه‌های جدید یا پیشرفته‌تر در بازیافت، تجزیه و تحلیل و تاریخ‌گذاری مواد باستانی است. در این مقاله، نویسنده توصیه می‌کند که باستان‌شناسی با به کارگیری پیشرفت‌های اخیر در علوم مرتبط - مانند زیست‌بوم‌شناسی - رویکردی عملگرایانه‌تر در پیش گیرد تا به نتایجی دست یابد که ملموس‌تر است و به بهبود شرایط زندگی مردم کمک می‌کند یا بر اساس داده‌های حاصل از کارهای میدانی باستان‌شناختی از بلایای زیست‌محیطی (مانند شوره‌زدگی زمین یا بیابان‌زایی) جلوگیری کند. این امر مسلماً موجب خواهد شد که پاره‌ای از اهداف کاملاً علمی و پژوهشی باستان‌شناسی عجزاً کنار گذاشته شود، اما چنین به نظر می‌رسد که این بهایی است لازم برای تضمین آینده باستان‌شناسی.

واژگان کلیدی: باستان‌شناسی نظری، باستان‌شناسی عملی، نظریات عمومیت‌گرایانه، نظریات جزئی‌گرایانه، زیست‌بوم‌شناسی فرهنگی.

درآمد

مدیریت آن را یکی از همکاران برعهده داشت. حین بازدید از قسمت‌های گوناگون محوطه باستانی، مخصوصاً قسمتی که دانشجویان مشغول کاوش بودند مشاهدات معمول و پرسش‌های متداول پیش کشیده شد: این دیوار از دیواری که کنارش قرار

چندی پیش فرصتی دست داد تا از کاوش‌های آموزشی گروه باستان‌شناسی یکی از دانشگاه‌های کشور بازدید کنم که

مرحله جلوی این ورودی تیغه کشیده اند؟ آیا فضای مرکزی بین چند خانه به جای زباله دانی استفاده می‌شده؟ آیا محوطه باستانی که کاوش می‌کنیم به مرور زمان از دهکده به روستا تبدیل شده یا گسترش مساحت آن طی مدت زمانی کوتاه و با ورود گروهی از مردم صورت پذیرفته است؟ در باستان‌شناسی یافته‌ها را باید به دقت جمع‌آوری و با پردازش مقدماتی به داده تبدیل کرد تا بتوان به کمک آنها به پرسش‌هایمان در مورد گذشته - نظیر پرسش‌های بالا و دیگر پرسش‌های گسترده‌تر - پاسخ دهند.

بعید است بُعد ماتریالیستی باستان‌شناسی به این زودی‌ها از صحنه خارج شود. با عنایت به این موضوع که باستان‌شناسان کماکان باید با مواد فرهنگی کار کنند تا بتوانند برای پرسش‌های خود پاسخی بیابند، هدف من در این نوشته اولاً ارزیابی روش‌هایی است که برای تعمیم مباحث نظری به فعالیت‌های عملی در باستان‌شناسی به کار می‌روند و ثانیاً استفاده از آن دسته مباحث نظری که به نظرمان مناسب می‌آید برای پاسخ دادن به پرسش‌های پژوهشی مورد نظرمان است. در این قسمت به دو نوع نظریه خواهیم پرداخت: نظریات عمومیت‌گرایانه (general theory) و نظریات جزئی‌گرایانه (expedient theory). نظریات عمومیت‌گرایانه به ما کمک می‌کنند تا رفتار و وضعیت انسان را درک کنیم، اما نظریات جزئی‌گرایانه تلاش می‌کنند تا پدیده‌ای بخصوص را در باستان‌شناسی از جنبه‌های گوناگون بررسی و ارزیابی کنیم. در انتهای مقاله چند فعالیت موضوعی را مطرح خواهیم کرد که می‌توانند به باستان‌شناسی کمک کنند تا در وضعیت امروز و فردای جامعه انسانی نقش موثرتری بازی کند.

نظریات و عملیات در باستان‌شناسی

چنین به نظر می‌رسد که ناهمخوانی امروزی بین نظریات و عملیات در باستان‌شناسی حتی از سال‌های پس از جنگ جهانی دوم - که باستان‌شناسی دوباره به جریان افتاد - هم بیشتر است. در آن زمان یکی از دلایلی که موجب این امر شد این بود که هفتاد سال پیش در باستان‌شناسی هیچ یک از مناطق دنیا نظریات پخته و سنجیده‌چندانی وجود نداشت. شاهد بارز بر این مدعی کتاب

دارد قدیم‌تر است یا جدیدتر؟ آیا این کف و آن ورودی هر دو به یک مرحله معماری تعلق دارند یا این که یکی قدیم‌تر از دیگری است؟ آیا این دیوار که در این مکانه (locus) سربرآورده یک دیوار حمال است یا یک تیغه؟ این پدیدار (feature) که در گوشه این اتاق ظاهر شده یک اجاق است یا یک آتشدان؟ آیا ده لایه اندودی که بر روی این دیوار می‌بینیم سال به سال کشیده شده یا به فواصل زمانی مختلف؟ به یاد افتاد که نظیر همین پرسش‌ها را - البته با زبانی ناشیانه‌تر - بیست سال پیش، در بهار سال ۱۳۷۱، زمانی که تحت نظارت استادان محترم زنده یاد صالح (سالار) صالحی و رضا مستوفی فرد در حال گذراندن واحد آموزش حفاری خود در تپه زاغه دشت قزوین بودیم از یکدیگر و از استادانمان می‌پرسیدیم. البته در این بیست سال، میزان دقتی که ما باستان‌شناسان حین کاوش به خرج می‌دهیم - اعم از خود عمل کاوش و هم در جمع‌آوری و ثبت و ضبط یافته‌ها - چند برابر شده است، اما در پرسش‌های بخصوصی که قبل یا حین کاوش مطرح می‌کنیم تغییر عمده‌ای رخ نداده است.^۱

گاهی چنین به نظر می‌رسد که باستان‌شناسی نظری با سرعت زیادی در حال پیشرفت است و باستان‌شناسی عملی بسیار عقب افتاده است. هر سال دست کم ده‌ها نظریه جدید در باستان‌شناسی مطرح می‌شود، اما بررسی و کاوش‌های باستان‌شناختی همان هستند که سی سال پیش بودند، فقط تکنیک‌های جدیدی در اینجا و آنجا اضافه شده که به ما در به دست آوردن داده‌ها و استخراج داده‌هایی بیشتر کمک می‌کند. اما آهنگ کندی که در پیشرفت باستان‌شناسی عملی به چشم می‌خورد تعجب‌آور نیست. باستان‌شناسان کماکان ناچارند با دورریزهای گذشته کار کنند. نباید فراموش کرد که باستان‌شناسی رشته‌ای است «داده محور» (empirical) و با یافته‌ها و داده‌های مربوط به گذشته سروکار دارد: در کدام

۱- البته بیست سال قبل کاوش ما در تپه زاغه صرفاً جنبه آموزشی داشت و حداقل برای ما دانشجویان پرسش پژوهشی مشخصی دربرنداشت. منظور من در اینجا پرسش‌های پژوهشی از قماش است که یا باستان‌شناس کارکشته و هدفمند که بر مباحث مطرح در باستان‌شناسی روز اشراف دارد می‌تواند در محوطه‌ای باستانی چون تپه زاغه در پی آنها باشد.

استخراج داده‌ها را به پیش‌بیریم یا روش‌های جدیدی ابداع کنیم؟ خیلی کم. آیا یافته‌هایی که به دست می‌آوریم یا داده‌هایی که از آنها استخراج می‌کنیم به ما در تدوین و طرح نظریات جدید یا اصلاح و توسعه نظریات قدیمی کمک می‌کنند؟ باز هم، خیلی کم. جالب اینجاست که در مواردی که "پژوهش‌های کوچک" خوانده می‌شود (Rogge, 1983)، نظیر بیشتر پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد که به بخش کوچکی از موضوع پژوهشی بزرگتری مانند اقتصاد باستانی می‌پردازند، ارتباط بین نظریات و عملیات نزدیکتر است. این بدان دلیل است که پرسش‌هایی که مطرح می‌شوند الزاماً خیلی دقیق و محدود هستند و غالباً بر داده‌های کمی تکیه دارند. "پژوهش‌های بزرگ" (Rogge, 1983) شامل تلفیق نتایج چندین و چند "پژوهش کوچک" و برداشت کلی در زمینه یک منطقه یا یک محوطه باستانی بزرگ است. این کار معمولاً بر دوش رئیس پروژه پژوهشی است و معمولاً سال‌ها پس از اتمام کار میدانی انجام می‌شود (Reid & Whittlesey, 1999). تحلیل‌هایی از این دست به ندرت به مباحث نظری همزمان خود مربوط می‌شوند؛ با این حال، در آنها سرنخ‌هایی وجود دارد که به شکل‌گیری دیدگاه نظری نویسنده کمک می‌کند. پژوهش‌های کوچک و بزرگ در باستان‌شناسی، آگاهانه یا ناآگاهانه، معمولاً در قالب نوعی چارچوب نظری انجام می‌شوند.

معدودند فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی در ایران که ماهیتی پژوهشی و هدفمند داشته باشند؛ بلکه بیشتر یا حفاری آموزشی اند یا حفاری اضطراری و نجاتبخشی. بنابراین، لازم می‌بینم قدری در نقش آنها در نظریات و عملیات باستان‌شناسی غور کنم. حفاریات اضطراری و نجاتبخشی یا عاری از نظریات هستند یا مصرف‌کننده نظریات (آن هم در سطح بسیار نازل و کمرنگ) و تا به حال، حداقل این نگارنده، موردی را سراغ ندارد که در ایران یا حتی در سطح جهان عملیات اضطراری و نجاتبخشی نظریه‌ای تولید کرده باشد. این امر تا حدودی به متولیان این قبیل عملیات - مانند وزارت نیرو، راه، نفت و دیگران - بازمی‌گردد که ترجیح می‌دهند فعالیت‌های اضطراری و نجاتبخشی اصلاً انجام نشوند، چه رسد به این که نظریه‌پردازی هم نکنند، اما پژوهش‌کده باستان‌شناسی که مجوز این فعالیت‌ها را

معروف والتر تایلر با عنوان «مروری بر باستان‌شناسی» (Taylor, 1948) بود که چند سال پس از پایان جنگ در بستر یکی از نظری‌ترین باستان‌شناسی‌ها، یعنی باستان‌شناسی آمریکا، منتشر شد، اما توجه زیادی به آن نشد، زیرا تایلر در آن عده‌ای از پیشکسوتان وقت باستان‌شناسی آمریکا را به باد انتقاد گرفته بود. همین امر موجب شد که در برخی محافل نظریات تایلر را حتی به بحث هم نگذارند، بلکه از همه سو و به هر دلیل به آن حمله کنند.

حتی کتاب «عملیات و نظریات در باستان‌شناسی آمریکا» (Willey & Phillips, 1958)، که بسیار مورد تمجید و ستایش قرار گرفت و امروزه از آن به مثابه اثری ماندگار یاد و تمام دانشجویان باستان‌شناس را به مطالعه آن تشویق می‌کنند، بیشتر به نظریات عام و مبحث گونه‌شناسی می‌پردازد. البته کتاب ویلی و فیلیپس از یک جهت اهمیت زیادی داشت و دارد و آن این که دستورالعملی در مورد دسته‌بندی یافته‌ها - که روز به روز بیشتر از دل خاک بیرون کشیده می‌شدند - و روش بررسی آنها در پیش روی باستان‌شناسان نهاد. دیگر اثری که در آن سال‌ها به طور روشن و شفاف به مباحث نظری پرداخت تک‌نگاری ریموند تامسن (Thompson, 1958) در مورد استنباط در باستان‌شناسی بود که عده زیادی آن را بنیانگذار «باستان مردم‌شناسی» (ethnoarchaeology) می‌دانند (David & Kramer, 2001: 56).

امروزه چنین به نظر می‌رسد که بین عملیات باستان‌شناسی و ترسیم روش زندگی مردمان باستانی یا توضیح روند تطور فرهنگ‌های باستانی شکافی بزرگ ایجاد شده است. این امر تا حدی ناشی از تدوین نظریات زیادی است که خوب جاافتاده اند. بین سخنرانی‌ها و نوشته‌های باستان‌شناسان در مورد پیچیدگی اجتماعی یا تطور فرهنگی یا موضوعات دیگر با کارهایی که همان باستان‌شناسان به هنگام فعالیت میدانی انجام می‌دهند - مثلاً مشخص کردن این که دیوار کجا تمام و کف کجا آغاز می‌شود، یا چسباندن تکه‌های سفال تا بلکه ظرف کاملی به دست آید که بتوان آن را طراحی کرد - روز به روز فاصله بیشتری می‌افتد. آیا نظریاتی که پی‌درپی مطرح می‌شوند به ما کمک می‌کنند تا روش‌های به دست آوردن یافته‌ها و

شناختی برخوردار نیستند. همان گونه که پیشتر اشاره کردم، در این مقاله، نظریات باستان‌شناختی را در قالب دو دسته گسترده بررسی می‌کنیم: نظریات عمومیت‌گرایانه (general theory) و نظریات جزئی‌گرایانه (expedient theory). نظریات عمومیت‌گرایانه ادعا می‌کنند که می‌توانند الگوهای بزرگ و گسترده فرهنگی را در زمینه تغییرات فرهنگی به طوری توضیح دهند که جنبه جهانشمول داشته باشد، نه این که فقط به جنبه‌های محدود و موضعی این قبیل تغییرات بپردازد. نظریات عمومیت‌گرایانه در مورد مشاهدات جزئی نگرانه که از نظر زمانی و مکانی محدودند کاربردی ندارد. بُرد این قبیل نظریات به باستان‌شناسی و انسان‌شناسی محدود نمی‌شود، بلکه بخش گسترده‌ای از علوم اجتماعی، علوم هنجاری و علوم فیزیکی را شامل می‌شود که وضعیت انسان را توضیح می‌دهند. نظریات عمومیت‌گرایانه در پژوهش‌های بزرگ ادغام می‌شوند که در بالا به آنها اشاره کردیم، در حالی که پژوهش‌های کوچک معمولاً در چارچوب نظریات جزئی‌گرایانه مطرح می‌شوند.

نظریات عمومیت‌گرایانه را سخت‌تر از نظریات جزئی‌گرایانه می‌توان به صورت عملیاتی درآورد. مثلاً، لزلی وایت - که آرا و عقایدش الهام‌بخش نسلی از نظریه پردازان باستان‌شناسی بود (Peace, 2004) - در گزارش‌های مردم‌نگاشتی خود طوری دست به قلم می‌برد که گویی در خلاء نظری شناور است (مثلاً رک. White, 1987). گزارش‌های او در مورد برخی از پوئبلوهای^۱ جنوب غربی آمریکا (White, 1938; 1940) با نمونه‌هایی که پیروان فرانتس بوآز نوشته‌اند فرق زیادی ندارد، در حالی که وایت با رویکرد جزئی‌نگرانه تاریخی (historical particularism) بوآز و هم‌مرامان او کاملاً مخالف بود (White, 1963). از آن سو، "رویکرد پیوسته" (conjunctive approach) که والتر تایلر مطرح کرده بود (Taylor, 1948)، با این که از نظر انگاشتی کاملاً قوی و استوار است، اما در عمل راه به جایی نبرد، زیرا در آن سال‌ها، هیچ کس، حتی خود تایلر، نه توانایی، نه دانش و نه امکانات و

صادر می‌کند صریحاً یا تلویحاً باستان‌شناسان مجری برنامه‌ها را ملزم می‌کند که حتی در محدودترین عملیات میدانی چارچوبی نظری، ولو در سطحی ابتدایی را در نظر داشته باشند. باستان‌شناسانی که به کارهای اضطراری و نجاتبخشی روی آورده‌اند فراگرفته‌اند که برنامه پیشنهادی را در روکشی نظری - ولو بدیهی و تصنعی - بیچند تا زودتر بتوانند بودجه و مجوز لازم را گرفته و به کار مشغول شوند. در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم که عده زیادی از باستان‌شناسان جوان تلاش کرده‌اند تا کاری راحت و دانشگاهی بیابند، اما موفق نشده و به ناچار برای امرار معاش به کارهای اضطراری و نجاتبخشی روی آورند. به جای این که این جوانان پشت سر هم برنامه‌های نیم‌بند بنویسند تا برای گذران زندگی پروژه‌ای گیرشان بیاید، اگر می‌توانستند دنبال برنامه‌های هدفمند بروند چه بسا باستان‌شناسی امروز ایران از نظریات گسترده‌تر و استوارتری برخوردار می‌بود. زنده یاد دکتر مسعود آذرنوش که از ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ ریاست پژوهشکده باستان‌شناسی را بر عهده داشت، درصدد بود تا مجموعه‌ای از پرسش‌های پژوهشی را در چارچوبی نظری تدوین کند که تمامی برنامه‌های اضطراری و نجاتبخشی موظف بودند آن را لحاظ کنند، اما با برکناری و مرگ زود هنگام ایشان این مهم به باد فراموشی سپرده شد. جانشین آن بزرگوار نیز، با این که در باب اهمیت نظریات در عملیات باستان‌شناسی فراوان دم می‌زد، چیزی که برایش کمترین اهمیت را داشت بار نظری فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی بود. کاری که زنده یاد آذرنوش قصد انجام آن را داشت با این که این ایده‌ای بود منطقی و موجه، اما بعید بود به موفقیت برسد. بخشی از ناکام ماندن این برنامه را می‌توان به خودمحموری لجوجانه باستان‌شناسان نسبت داد. مخصوصاً در این زمینه اکثر باستان‌شناسان حتماً احساس می‌کردند که چون چارچوب پژوهشی دارد از بالا به آنها تحمیل می‌شود و خود در آن نقشی ندارند، بنابراین نباید به آن گردن نهند.

نظریات جزئی‌گرایانه و نظریات عمومیت‌گرایانه

تمامی نظریات از توان یکسانی در توضیح پدیده‌های باستان

۱- پوئبلو (Pueblo) واژه‌ای است اسپانیایی به معنی روستا که برای نامیدن روستاهای باستانی - چه متروک و چه معمور - بومیان جنوب غربی ایالات متحده به کار می‌رفت. خود بومیان استقرارگاه‌هایشان را "کیوا" (Kiwa) می‌خواندند.

استفاده می‌کنند. نظریه پردازان جزئی‌گرا معمولاً آمیزگرا (eclectic) نیز هستند و مولفه‌هایی را از یک نظریه که به روشن شدن داده‌هایشان کمک می‌کنند برمی‌گزینند و آنها را در نظریه‌ای دیگر به کار می‌بندند. از این رو، نظریات جزئی‌گرایانه معمولاً حاصل رشد و نمو نظریات قبلی هستند، زیرا نظریه‌پردازان جزئی‌گرا بخشی از نظریه‌ای را که از قبل وجود داشته برداشته و با آن نظریه‌ای جدید می‌سازند یا نظریه‌ای قدیمی را تغییر دهند. از این رهگذر، نظریات جزئی‌گرایانه وجوه نپخته و نیم‌بند زیادی دارند که منطقی یا منظور آنها خوب مشخص نیست، اما همین جنبه‌ها هستند که به آنها قابلیت ارتجاع می‌دهد تا بتوانند با اجزاء دیگر نظریات کنار بیایند.

نظریات جزئی‌گرایانه موجب تغییر در الگوواره علمی به صورتی که تامس کوهن مطرح کرده (کوهن، ۱۳۸۹) نمی‌شوند، اما با نظریات عمومیت‌گرایانه چنین تغییراتی روی می‌دهد. توضیحات محدود موجبات پیشرفت‌های فزاینده را در درک گذشته فراهم می‌آورند و حداقل تا حدودی با دنیای واقعیات سروکار دارند. واقعیت‌گرایی هم می‌تواند در جهان واقعیات به کارآید و هم در جهان احتمالات و هدف آن توضیح است نه پیشگویی. توضیحی واقعیت‌گرایانه با اصول کلی آغاز نمی‌شود، بلکه ابتدا ساختارهای اجتماعی جامعه‌ای واقعی را شرح می‌دهد و بعد، با تشریح تطور از یک سیستم اجتماعی به سیستمی دیگر در بستر طبیعی و فرهنگی آنها به شیوه‌ای واقع‌گرایانه و جزء جزء نظریه‌ای جزئی‌گرایانه در آن مورد بخصوص تدوین می‌کند.

این دو نوع نظریه نه تنها خشک و انعطاف‌ناپذیر نیستند، بلکه خیلی هم تراوا هستند. شاهد این که رندل مک‌گوایر حتی در مکتب مارکسیسم در باستان‌شناسی، تنوعی در رویکردها مشاهده کرد که او را بر این داشت که برای کتاب خود عنوان «یک باستان‌شناس مارکسیست» (McGuire, 1992) را برگزید نه باستان‌شناسی بر اساس مارکسیسم یا باستان‌شناسی مارکسیستی. علاوه بر این، در بسیاری موارد مشاهده شده که پس از های و هوی فراوان که باستان‌شناسان در ابتدای کار به راه می‌اندازند نظریات عمومیت‌گرایانه رفته رفته به نظریات جزئی‌گرایانه تبدیل شده‌اند، زیرا باستان‌شناسان کمتر به این موضوع

فناوری تجزیه و تحلیل‌هایی را داشت که در کتابش مطرح کرده بود. اما نسل اول باستان‌شناسان روندگرا به اهمیت تذکرات تایلر پی برده بودند و لذا لازم دیدند که یافته‌ها را به نحوی گردآوری کنند که بتوان به کمک داده‌های حاصل از آنها پرسش‌های بخصوص و محدود را پاسخ داد.

نظریات عمومیت‌گرایانه معمولاً متوالی هستند، یعنی هر نظریه جایگزین نظریه پیش از خود می‌شود. این نظریات معمولاً پیوسته هستند و فراگیر، و از این رهگذر، در سازگاری با دیگر نظریات و انگاشت‌ها از انعطاف کمتری برخوردارند. پژوهشگرانی که این قبیل نظریات را مطرح می‌کنند اغلب اعتماد به نفس زیادی دارند، زیرا نظریات و عملیات پیشین را به کل رد می‌کنند و حتی با کوچکترین انتقاد به نحوی برخورد می‌کنند که گویی اعتراف به هر گونه نقطه ضعف در نظریات و عملیات آنان به معنای فروپاشیدن نظریه‌ایست که مطرح کرده‌اند. طراحان نظریات عمومیت‌گرایانه در تفاوت نظریه خود با نظریات دیگران نیز اغراق می‌کنند. برای مثال، به شیوه‌های گفتمان زیر و نام افرادی توجه کنید که آنها را مطرح کرده‌اند: فرهنگ‌شناسی (culturology) لزلی وایت، رویکرد پیوسته (conjunctive approach) والتر تایلر، باستان‌شناسی روندگرا (processual archaeology) لوئیس بینفورد و پیروانش، باستان‌شناسی پساروندگرا (post-processual archaeology) ایان هادر و پیروانش، و انتخاب‌گرایی (selectionism) رابرت دائل و پیروانش. چنین به نظر می‌رسد که ایجاد تحولات اساسی در حوزه نظریات عمومیت‌گرایانه شخصیت بخصوصی را می‌طلبد که هم جسارت داشته باشد، هم شهامت و هم ممارست. مثلاً انتقاد لزلی وایت از فرانتس بوآز و رویکرد جزئی‌نگرانه تاریخی او (White, 1963) چنان شدید و گزنده بود که نشریات مهم از انتشار آن سر باز زدند و در نهایت «موزه یادبود تگزاس» (Texas Memorial Museum) آن را به صورت تک‌نگاری چاپ و به طور مجانی توزیع کرد.

از آن سو، نظریه‌پردازان جزئی‌گرا معمولاً بخش‌هایی از یک نظریه عمومیت‌گرایانه را گلچین کرده و یا گاهی قسمتی از آن را بر می‌دارند که به آن "رهیافت" (approach) می‌گویند - مانند "رهیافت زیستبوم‌شناختی" - و برای کار خود

از خود را تکرار نکنند. به همین منظور فهرستی از اشتباهات نظریه پردازان پیشین تهیه کردند، اما به این نکته عجیب پی بردند که، در بیشتر موارد، نظریات نظریه پردازان نسل‌های پیشین نامعقول نبود، بلکه فقط کاستی‌هایی داشت، و اگر هم در مواردی اشتباهاتی به چشم می‌خورد، فراگیر نبود، بلکه به بخشی از نظریات محدود می‌شد. بنابراین، در بسیاری موارد لازم نبود که باستان‌شناسان نظریات را کاملاً عوض کنند، بلکه فقط لازم بود که در نظریات پیشین کمی دستکاری کرده و انگاشت‌های جدیدی را به آنها بیفزایند.

مثالی در این زمینه باستان‌شناسی مواد غذایی است. باستان‌شناسان همواره در مورد انواع مواد غذایی که مردم در ادوار مختلف پیش از تاریخ مصرف می‌کردند کنجکاو بوده و هستند، اما پژوهش‌های قدیمی بیشتر به ارزش غذایی مواد خوراکی مختلف و نحوه تأمین آنها توجه داشتند، در صورتی که در سال‌های اخیر مبحث باستان‌شناسی مواد غذایی گسترش پیدا کرده و دامنه پژوهش‌ها به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی مواد غذایی، از تأمین یا تولید، آماده سازی، توزیع، مصرف و بیرون ریختن آنها گسترش یافته است (Smith, 2006). از این رهگذر و با بهره گیری از پژوهش‌های پیشین در مورد نحوه امرار معاش و ارزش غذایی، اکنون کار خود را بسط داده و از طریق پژوهش در زمینه مواد غذایی به مباحث گسترده تری مانند روابط اجتماعی، مناسبات سیاسی و نقش جنسیت در دوران باستان می‌پردازند.

گاهی نیز آنچه نظریه پردازان نظریات عمومیت‌گرا به آن دست می‌یابند جنبه روش‌شناسانه دارد. مثلاً، یکی از نوآوری‌های مهم سال‌های اخیر "مدلسازی کنشگرمدار" (agent-based modeling) است (Kohler & Gumerman, 2000). مدلسازی کنشگرمدار وسیله‌ای است برای یافتن پرسش‌های جدید و پاسخ به برخی از پرسش‌های قدیمی. بار دیگر، باید یادآوری کنم که این روش در واقع تطور در شیوه درک ماست، نه جایگزین آن. پژوهش در این زمینه در علوم فیزیکی از اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز شد، اما از دهه ۱۹۹۰ بود که پای آن به باستان‌شناسی باز شد. البته مدلسازی کنشگرمدار منتقدانی

اذعان می‌کنند که نظریه‌شان با نظریه‌های موجود تفاوت زیاد و بنیادین دارند. مثلاً، نسل اول از باستان‌شناسان روندگرا هواداران پروپاقرص اثبات‌گرایی (positivism) بودند و مکتب تاریخ فرهنگی را تحقیر می‌کردند. با این حال، در مقاله‌ای که عموماً آن را آغازگر باستان‌شناسی نو یا روندگرا می‌دانند (Binford, 1962)، لوئیس بینفورد، فردی که بسیاری او را بنیانگذار باستان‌شناسی نو یا روندگرا می‌دانند، خود به صراحت اعلام کرد که اهداف باستان‌شناسی عبارتند از (۱) بازسازی تاریخ فرهنگ، (۲) بازشناسی روش‌های زندگی مردمان گذشته، و (۳) درک روند تطور فرهنگی (Binford, 1962: 220). مکتب روندگرایی در باستان‌شناسی در نهایت انعطاف پذیرتر شد و گرایش‌هایی با اندک تفاوت را پذیرفت، اما آن قدر نرم نشد که بتواند اصول مقدماتی را که باستان‌شناسان پساوندگرا مطرح می‌کردند بپذیرد. این باید درسی برای باستان‌شناسان پساوندگرا باشد که اولاً برای مکتب خود بنیان نظری صریح و روشنی تدوین کنند و ثانیاً در زمینه تفسیرهای نظری خود با مدانه بیشتری رفتار کنند. هر نظریه عمومیت‌گرایانه‌ای که مدتی از طرح آن می‌گذرد عده زیادی پیشنهاد می‌کنند که آن را کنار بگذاریم یا حداقل قسمت‌هایی از آن را با مفاهیمی از دیگر نظریات عمومیت‌گرایانه جدیدتر جایگزین کنیم (مثلاً Preucel, 1991; Hodder, 1991; Skibo et al., 1995). اما، از آن سو، شاهدیم که وقتی شیفر اعلام کرد که باستان‌شناسی هنجاری و باستان‌شناسی تطورگرایی انتخابی نقاط اشتراک فراوان دارند و می‌توانند در زمینه‌های گوناگون با یکدیگر همکاری کنند (Schiffer, 1996)، در جوابش باستان‌شناسان تطورگرایی انتخابی نه تنها دعوت وی را لیبیک نگفتند، بلکه مقاله‌ای واکنش‌گرایانه منتشر کردند که مملو از فهرستی از کاستی‌ها و مشکلات باستان‌شناسی هنجاری و قابلیت‌ها و محسنات باستان‌شناسی تطورگرایی انتخابی بود (O'Brien et al., 1998) و عملاً شیفر را به سنگ روی یخ بدل کردند.

باستان‌شناسانی که به دنبال طراحی و تدوین نظریات عمومیت‌گرایانه بودند تلاش می‌کردند که اشتباهات نسل قبل

نظریات جزئی گرایانه در باستان‌شناسی این قابلیت را دارند که شناختی از گذشته به ما دهند که غنی‌تر و همگن‌تر است و ذهن ما را بیشتر به کار می‌اندازد (Wylie, 2005). مثالی عالی از کاربرد نظریه جزئی گرایانه پژوهش چارلز آدمز درباره خاستگاه آیین کاتسینا (Katsina Cult)^۱ در پوئبلوهای ایالت نیومکزیکو در جنوب غربی ایالات متحده آمریکا است (Adams, 1991). آدمز از داده‌هایی که طی بیست و پنج سال فعالیت‌های باستان‌شناختی در محوطه باستانی والپی (Walpi)^۲ و محوطه آغازتاریخی هومول‌اوا (Homol'ova)^۳ مربوط به فرهنگ هوپی (Hopi)^۴ گردآورده بود استفاده کرد تا آیین کاتسینا، یا موضوعی را توضیح دهد که مدت‌هاست باستان‌شناسان را محسور خود کرده است. او از رویکردی زیست‌بوم‌شناختی برای درک الگوی برهم‌کنش مردم آناسازی

دارد که معتقدند این رویکرد نمی‌تواند تصویر واقع‌گرایانه‌ای از گذشته ارائه دهد، زیرا توانایی آن را ندارد که احتمالات و امکانات تاریخی را در محاسباتش منظور کند (Schaafsma & Riley, 1999)، اما این قبیل منتقدان متوجه نیستند که هدف از شبیه‌سازی دستیابی به مدل‌های واقع‌گرا نیست، بلکه باستان‌شناسان قصد دارند به جای تخیلات خود - که ضریب خطای بالقوه بالایی دارد - از شبیه‌سازی استفاده کنند که هم متغیرهای متعدد و مختلف را در مدلسازی منظور می‌کند و هم ضریب خطایش کمتر است. باستان‌شناسانی که از مدلسازی کنشگرمدار استفاده می‌کنند، به خوبی می‌دانند که به احتمال زیاد، این رویکرد هیچ‌گاه چیزی بیش از یک کارتون ساده از جهان باستان به ما ارائه نخواهد کرد. به تقلید از پابلو پیکاسو که گفت «هنر دروغی است که به ما کمک می‌کند تا واقعیت را درک کنیم»، برای ما باستان‌شناسان نیز مدلسازی کنشگرمدار دروغی است که به ما کمک می‌کند تا واقعیت‌های باستانی را درک کنیم.

در عین حال، نظریات جزئی‌گرایانه به ما باستان‌شناسان کمک می‌کنند تا از هر فرصتی برای فراگرفتن استفاده کنیم و بپسندیم وقت خود را پای موارد جهانشمول تلف نکنیم، و در کنار آن، بیشتر به نظریاتی بپردازیم که مکمل نظریات قبلی هستند نه در تضاد یا تناقض با آنها. باید به مولفه‌هایی مانند زمان، مکان، یافته‌ها، داده‌ها و پرسش‌های پژوهشی اهمیت بیشتری داد، زیرا آنها هستند که نظریه و اجزاء آن را مشخص و چارچوب پژوهشی را شکل می‌دهند. هدف از ترکیب نظریات و عملیات در باستان‌شناسی هم‌نواکردن پژوهشگران نیست، بلکه تدوین بازسازی غنی‌تر و دقیق‌تر و محتمل‌تری از گذشته است. توافق نظری همیشه هم بهترین راه حل نیست، زیرا موارد فراوانی ملاحظه شده که از برخی نظریات باستان‌شناختی استفاده‌های نامناسب به عمل آمده است. البته این امر به باستان‌شناسی منحصر نیست، بلکه در نظریات علوم اجتماعی و علوم هنجاری هم مطالبی وجود دارد که حتماً اشتباه است. رویکردی میانه‌رو را نیز نمی‌توان چندان تشویق و ترغیب کرد، زیرا معمولاً به نتایج پیش‌پاافتاده و سبک (و حتی سخیف) منتهی می‌شوند.

۱- کاتسینا (به زبان هوپی) یا کاجینا (به اسپانیایی انگلیسی شده) در اصل موجوداتی روح‌مانند در گیتی‌شناسی و مذهب بومیان جنوب غربی ایالات متحده آمریکا بودند. کاجیناها روح یا تجسد هر چیز در جهان واقعی هستند و می‌توان نمود همه چیز، از یکی از نیاکان مردم که برایش احترام زیادی قائلند تا یک مکان یا پدیده‌ای طبیعی باشند. موضوع اصلی آیین کاجینا حضور نیروی زندگی در تمام موجودات و اشیائی است که جهان هستی را تشکیل می‌دهند. همه چیز یک جوهر یا نیروی حیاتی دارد که انسان باید راهی برای ارتباط و برهم‌کنش با آن بیابد، وگرنه شکست می‌خورد و منقرض می‌شود. بعدها کاجین‌ها به دو شکل تجسد یافتند، یکی از طریق رقاصه‌هایی که با پوشاک و ماسک‌هایی مخصوص در مراسم شرکت می‌کردند و دیگری عروسک‌هایی که برای هر کاجین که مورد نظر مردم بود ساخته می‌شد. آیین کاتسینا حدود دو قرن پیش از فرارسیدن اسپانیایی‌ها یعنی حدود قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی در منطقه‌ای رواج داشت که فرهنگ هوپی بر آن مستولی بود، یعنی ایالات نیومکزیکو و آریزونا امروزی در وهله نخست و قسمت‌هایی از ایالت‌های کلرادو و یوتای آمریکا و ایالات چوواوا (Chihuahua) و سونورا (Sonora) در مکزیک. پوئبلو کاتسینا در ایالت نیومکزیکو ظاهراً یکی از مراکز این آیین بوده، یکی به دلیل نامش و دیگری به دلیل تعداد زیادی عروسک‌های کاجین که از آن به دست آمده است.

۲- دهکده‌ای مربوط به فرهنگ هوپی در شمال ایالت آریزونا که در حدود ۹۰۰ م در اوج شکوفایی خود بود.

۳- دهکده‌ای دیگر مربوط به فرهنگ هوپی در ایالت نیومکزیکو که کمی پیش از ورود اسپانیایی‌ها به منطقه، در حدود ۱۵۰۰ م، متروک شد.

۴- هوپی یکی از چهار فرهنگ عمده باستان‌شناختی در جنوب غرب ایالات متحده آمریکا بود که از حدود قرن هشتم م تا حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال پیش از فرارسیدن فاتحان اسپانیایی ادامه داشت. بارزه مهم این فرهنگ تولید سفال‌های بسیار ظریف با نقوش هندسی پیچیده و احداث خانه‌هایشان با سنگ و خشت در پناهگاه‌های بزرگ سنگی در دیواره صخره‌های مشرف بر رودخانه‌های منطقه بود.

سال‌ها اعمال می‌شد، دیگر توانایی چندانی برای ارائه توضیحات علی به پرسش‌های انسان شناختی ندارد، بلکه دیدگاهی بر پدیده‌های فرهنگی-اجتماعی عرضه می‌کند که پرسش و پاسخ بر آنها جاری نیست (Rappaport, 1984). این تغییر در رویکرد "زیست‌بوم‌شناسی کاربردی" (آرلف، ۱۳۸۶) مثال خوبی بود که نظریات عمومیت‌گرایانه چگونه ممکن است ماهیت عمومیت‌گرایانه خود را دست‌داده و ماهیتی جزئی‌گرایانه به خود بگیرند.

بی‌یرسک (Biersack, 1999) در مروری بر سیر تحول "زیست‌بوم‌شناسی" دهه ۱۹۶۰ به "زیست‌بوم‌شناسی‌هایی" که طی دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ شاهد پیدایش آنها بودیم؛ به زیست‌بوم‌شناسی سیاسی، زیست‌بوم‌شناسی تاریخی، و زیست‌بوم‌شناسی نمادین می‌پردازد که از آنها می‌توان استفاده کرد تا با توجه به کیفیت و کمیت داده‌هایی که در اختیار و پدیده‌هایی که در نظر داریم پرسش‌هایمان را مطرح کنیم. مثلاً، زیست‌بوم‌شناسی نمادین (symbolic ecology) کمابیش به همان مسائلی می‌پردازد که باستان‌شناسی ادراکی به آنها علاقه مند است. علاوه بر این، زیست‌بوم‌شناسی نمادین به ارتباط پدیده‌ها و رویدادهای فرهنگی و چشم‌انداز طبیعی نیز توجه دارد که در آن به منصفه ظهور درمی‌آیند و از این رهگذر همپوشانی چشمگیری با "باستان‌شناسی منطری" (landscape archaeology) پیدا می‌کند. پژوهش‌های آغازین در این زمینه در پی آن بودند که دیدگاه «بومی‌مدارانه» (emic) را - که احتمال دارد موجب درک فرهنگی نادرستی از زیست‌محیط شود - از دیدگاه «پژوهشگرمدارانه» (etic) - که تصویری عینیت‌گرایانه و واقع‌گرایانه از زیست‌محیط به دست می‌دهد - از هم متمایز و تفکیک کنند (Headland et al., 1990)، اما رویکردهای جدیدتر (مثلاً رک. Lansing, 1991) در پی آنند که جوامع چگونه طبیعت را در راستای اولویت‌های فرهنگی خود بازسازی می‌کنند.

زیست‌بوم‌شناسی تاریخی (historical ecology) در ابتدا رویکردی بود برای بررسی نحوه انطباق فرهنگی انسان با زیست‌محیط اطرافش، اما امروزه رویکردی است پویا در زمینه

(Anasazi)^۱ با زیست‌محیطشان استفاده کرد، اما نحوه استفاده او از زیست‌بوم‌شناسی با آنچه "زیست‌بوم‌شناسی کاربردی" می‌خوانند (آرلف، ۱۳۸۶) فرق دارد. به جای مولفه‌های زیست‌محیطی آدامز بیشتر بر شگفتی‌های تاریخی، داده‌های حاصل از دو پروژه پیش‌گفته، نمادشناسی، ماتریالیسم و داده‌های مردم‌نگاشتی تکیه می‌کند تا خاستگاه، ماهیت و گسترش آیین کاتسینا را توضیح دهد. در واقع، آدامز به روش آمیزگرایانه با تلفیق گروهی از انگاشت‌ها که به نظرش بیشتر به کار می‌آیند موفق شده است پاسخ‌هایی برای پرسش‌های مورد نظرش بیابد.

رویکردهای جدید در زیست‌بوم‌شناسی فرهنگی

جولین استیوارد از دهه ۱۹۳۰ رویکرد جدیدی را با عنوان "زیست‌بوم‌شناسی فرهنگی" (cultural ecology) با تمرکز بر نقش شرایط زیست‌محیطی بر ساختاربندی (configuration) فرهنگی و تطور فرهنگی-اجتماعی در انسان‌شناسی مطرح کرد (Steward, 1955). با پیدایش باستان‌شناسی نو، باستان‌شناسان زیست‌بوم‌شناسی فرهنگی را نیز همچون نظریه‌تطور و دیدگاه سیستمیک در حکم یکی از ارکان باستان‌شناسی نو به کار گرفتند (عبدی، ۱۳۸۱). از رهگذر تلفیق باستان‌شناسی و زیست‌بوم‌شناسی فرهنگی هر دو مدام در حال پیشرفت و گسترش و شکل‌دادن به رشته‌های میان‌رشته‌ای دیگر چون پژوهش‌های "دیرین‌اقلیم‌شناسی" (paleoenvironmental studies)، "دیرین‌آب و هواشناسی" (paleoclimatology) و رویکردهای دیگر است. پژوهش‌های زیادی در این زمینه‌ها انجام شده که به دانش ما بس افزوده است (اولین و شاید برترین نمونه از این رویکرد در باستان‌شناسی ایران را در پژوهش‌های دشت دهلران شاهدیم؛ رک. Hole et al., 1969). اما، در سال ۱۹۸۴، ری رپپرت، که خود از انسان‌شناسان فرهنگی پیشگام در زمینه زیست‌بوم‌شناسی فرهنگی بود (Rappaport, 1967) چنین اظهار داشت که زیست‌بوم‌شناسی، به شکلی که در آن

۱- "آناسازی" به زبان ناواهو "غربی‌های باستانی" یا "دشمنان قدیمی" معنی می‌دهد. این اصطلاحی بود که برای نامیدن گروهی از مردم هوپی اطلاق می‌شد. نوادگان آناسازی‌های باستانی امروزه از به کار بردن این اصطلاح اکراه دارند و کاربری اصطلاح هوپی را برای اطلاق به نیاکان خود ترجیح می‌دهند.

افراد کم تجربه یا بی تجربه است که با زد و بندهای پشت پرده برنامه های میدانی بزرگ با بودجه های کلان را به دست می آورند تا کاری فورمالیته با صرف کمترین هزینه و به جیب زدن بیشترین پول ممکن انجام دهند و سریعاً به دنبال برنامه بعدی بروند. باستان‌شناسی کشور از حالت هدفمند و پژوهش مدار به حالتی بی هدف و پول مدار تبدیل شده است. باستان‌شناسی از حالت یک علم خارج شده و حالت یک بیزنس به خود گرفته است.

برای دمیدن جانی نو به باستان‌شناسی ایران در زمینه اداری نیازی شدید به پاکسازی گسترده و بیرون ریختن عناصر زائد و مخرب از سطح استان‌ها تا گوشه و کنار سازمان میراث فرهنگی احساس می شود که این قبیل عناصر در آن پناه گرفته و پنهان شده اند و سال‌هاست که می روند و می آیند، اما عملاً هیچ کاری انجام نمی دهند یا اگر هم کاری انجام دهند بیشتر به باستان‌شناسی ایران آسیب می رساند تا فایده. در حوزه روابط عمومی، لازم است باستان‌شناسان تلاش کنند تا با مردم بیشتری ارتباط برقرار و آنان را با باستان‌شناسی و نتایج پژوهش‌های آن آشنا کنند. این پیشنهاد به منزله به ابتداء کشیدن باستان‌شناسی نیست؛ عملیات پژوهشی در باستان‌شناسی باید بیش از پیش انجام شود و نهادی (به احتمال زیاد همان پژوهشکده باستان‌شناسی، منتهی پس از پاکسازی) باید بر موضوعات پژوهشی نظارت و آنها را اولویت بندی کند. کارشناسان پژوهشکده باید به صورت تخصصی کار کنند نه به شکلی اتفاقی و الابختگی. باستان‌شناسی ایران لاجرم باید دو چهره به خود بگیرد: یک چهره آکادمیک برای ارتباط با دیگر باستان‌شناسان در سطح ملی و بین‌المللی و یک چهره عامیانه (نه عوامانه) برای ارتباط با مردم کوچه و بازار، مخصوصاً افراد تحصیلکرده در رشته های دیگر که به باستان‌شناسی و نتایج فعالیت‌های باستان‌شناختی علاقه مندند، اما نه حوصله و نه توانایی گوش فرادادن به بحث‌های تخصصی را در زمینه باستان‌شناسی دارند.

تردیدی نیست که آینده باستان‌شناسی ایران (و بلکه کل باستان‌شناسی در مقام یک رشته علمی) در گرو ارتباط نزدیکتر بین نظریات و عملیات آن است. موضوعی دیگر که می تواند نقش مهمی در آینده باستان‌شناسی بازی کند، تسری بیشتر

برهم کنش تاریخی بین فرهنگ و زیست محیطی که انسان در آن زندگی می کند (Kirsch & Hunt, 1997; Balée, 2006). کرول کراملی - که به نوعی می توان او را بنیانگذار زیست‌بوم شناسی تاریخی شمرد - چنین مطرح می کند که وظیفه زیست‌بوم شناسی تاریخی شناسایی بازتاب تاریخی تصمیمات، ایده ها، و کارهایی است که از فعالیت‌های ذهنی انسان برخاسته و به صورت نشانه هایی در چشم انداز طبیعی ثبت شده اند (Crumley, 1994)؛ با این حال، همان گونه که بی پرسک اشاره کرده (Biersack, 1999: 9)، با وجود نقش کلیدی کراملی در بنیان، تثبیت و گسترش زیست‌بوم شناسی تاریخی، در رویکرد او نسبت به زیست‌بوم شناسی تاریخی سرخ‌هایی به چشم می خورد که حاکی از دیدگاهی است که ماهیتی انسان مدارانه (anthropocentric) دارد، نه زیست‌بوم مدارانه (ecocentric)، یعنی آن طور که باید باشد.

زیست‌بوم شناسی سیاسی (political ecology) به بررسی تبعات رقابت‌ها و روابط سیاسی در مقیاس بزرگ مکانی می پردازد تا از این رهگذر بفهمد که مردم چگونه از زیست محیطشان استفاده می کنند (Bryant & Bailey, 1997). بیشتر پژوهش‌های زیست‌بوم شناسی سیاسی متوجه دوران تاریخی بوده اند (مثلاً رک. Wolf, 1982)، اما در سال‌های اخیر پژوهش‌های باستان‌شناختی با کمک گرفتن از زیست‌بوم شناسی سیاسی بیشتر به جوامع با پیچیدگی بیشتر روی آورده اند (مثلاً رک. Gill, 1999).

باستان‌شناسی عملگرا

در این که باستان‌شناسی ایران در دوره ای از رکود به سر می برد بحثی نیست. پژوهشکده باستان‌شناسی، به تبعیت از تشکیلات مادرش یعنی سازمان میراث فرهنگی، که متولی پژوهش‌های باستان‌شناسی است، عملاً در رخوت عمیقی فرورفته است. سوءمدیریت و رویکرد باری به هر جهت و حتی بعضاً مخرب در تمام بخش‌های سازمان میراث فرهنگی، این تشکیلات را کاملاً فلج کرده است. باستان‌شناسان باتجربه و کارآشنا همگی عملاً خانه نشین شده اند. فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی به شدت تقلیل یافته و آنهایی که هم انجام می شود اکثراً به دست

پژوهش‌های باستان‌شناسی علاقه‌مندند، تا روستاییان که بر روی محوطه‌های باستانی زندگی می‌کنند و مدیران و سیاستمداران که تصمیم می‌گیرند در فلان جا سد بزنند یا این که چقدر بودجه برای پژوهش‌های باستان‌شناختی تخصیص یابد (نظیر همین مسأله در دیگر کشورها نیز به چشم می‌خورد؛ مثلاً رک. McManamon, 1991). راه‌های فراوانی برای این کار وجود دارد، مثلاً برنامه‌هایی برای آشنا کردن مردم با باستان‌شناسی و ساختار و اهداف آن، در کنار فعالیت‌های پژوهشی؛ یا کشاندن عملیات باستان‌شناسی به سویی که علاوه بر پرسش‌های نظری مورد نظر ما باستان‌شناسان، مسائل عملی مانند فناوری‌های باستانی، بویژه در زمینه‌هایی مانند کشاورزی و دامپروری را که مستقیماً به زندگی و معیشت مردم مربوط می‌شود، بازشناسی و بازسازی کنند (Downum & Price, 1999).

پژوهش‌های باستان‌شناختی لازم است که حتماً بعدی عملگرایانه نیز داشته باشد. در سال‌های اخیر، موسسات مهم در سطح جهان که بودجه پژوهشی در اختیار باستان‌شناسان می‌نهند، نظیر "بنیاد ملی علوم" (National Science Foundation) و "انجمن ملی جغرافیا" (National Geographic Society) در آمریکا و "انجمن پژوهشی اروپا" (European Research Council) در فرم‌های درخواست بودجه خود، علاوه بر ابعاد پژوهشی، قسمتی را نیز افزوده‌اند که از کاربرد عملی برنامه پیشنهادی می‌پرسد. در بیشتر کشورها باستان‌شناسان اکنون موظفند به دنبال راه‌هایی بگردند که پژوهش با نتایج صرفاً علمی و پژوهش با نتایج عملگرایانه را به یکدیگر پیوند زند و در آن واحد هر دو هدف را دنبال کنند و به نتایج ملموس دست یابند.

اما این پرسش پیش می‌آید که تأثیر باستان‌شناسی عملگرا بر نظریات باستان‌شناسی چه خواهد بود؟ آیا باستان‌شناسی عملگرایانه فاصله بین نظریات و عملیات باستان‌شناسی را بیشتر خواهد کرد یا کمتر؟ آیا باستان‌شناسی عملگرایانه دیدگاه‌های جدید و متفاوتی را درباره گذشته در اختیار ما خواهد نهاد؟ نظریاتی که برای درک رفتارها و فرهنگ‌های مردم باستانی به کار می‌بریم به احتمال زیاد با نظریاتی که به ما کمک می‌کند

باستان‌شناسی به موضوعاتی است که ابعاد و اهمیت اجتماعی بیشتر دارند. این کار تکرار فعالیت‌های دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مبنی بر برقراری ارتباط بین تمامی علوم اجتماعی و علوم هنجاری نیست. توقع اینکه درس‌هایی که از عملیات میدانی باستان‌شناسی در محوطه‌ای مربوط به ده هزار سال پیش می‌گیریم بتواند به حل مشکلات محلات فقیرنشین امروزی یاری رساند (Martin & Plog, 1973) انتظاری ساده لوحانه و تا حدودی حتی احمقانه است. منابع انگشت شماری وجود دارد که بتوان آنها را برای کارهایی نظیر این به کار بست؛ حتی اگر تعداد این قبیل منابع هم زیاد می‌بود فناوری لازم برای تبدیل نتایج نظری پژوهش‌های باستان‌شناختی به کاربردهای عملی در مقیاسی گسترده فعلاً در دست نیست. اینترنت که امروزه تقریباً تمام جهان را پوشش می‌دهد (البته به میزان بسیار متفاوت، از چند هزار بایت در تانیه در ایران تا شانزده ترابایت (یک میلیارد ضرب در هزار بایت در ثانیه) در کره جنوبی و فناوری‌های پیش‌پافتاده‌ای مانند CD-ROM امکانات بسیار زیاد و متنوعی را در در زمینه پژوهش و آموزش باستانی در اختیار ما می‌نهد. از صدها رویکرد آموزشی به کمک فناوری‌های نوین صرفاً به چند مورد اشاره می‌کنم. مثلاً هیأت باستان‌شناسی چاتال‌هویوک به سرپرستی ایان هادر تمام داده‌های حفاری را در وبگاه خود بارگزاری کرده تا هر کس یا هر نهادی که علاقه‌مند است - از باستان‌شناسان پساوندگرا گرفته تا هواداران ده‌ها فرقه آوانگارد و صدها نفر که مدعی‌اند جادوگر هستند - به آنها دسترسی داشته و به هر نحوی که مایلند تفسیر کنند (<http://CATAL.arch.cam.ac.uk/catal/catal.html>).

نیازی به تذکر نیست که باستان‌شناسان تاریخ‌فرهنگی و روندگرا از چنین کارهایی بیزارند و آن را نوعی توهین به باستان‌شناسی به طور اخص و علم به طور اعم می‌دانند و آن را روشی برای خودنمایی پساوندگران و به ابتدال کشیدن باستان‌شناسی می‌شمرند.

باستان‌شناسی موظف است خود را به زندگی مردمانی از قماش گوناگون تعمیم دهد، از بچه‌های مدرسه‌ای تا افراد تحصیلکرده در رشته‌های دیگر که به باستان‌شناسی و نتایج

مند در زمینه گذشته یا درباره این که علم چگونه کار می کند، باستان‌شناسان بیشتر موظفند که از دانش و تجربه خود برای پاسخ دادن به پرسش‌های باستان‌شناختی استفاده کنند. باستان‌شناسان مدام گفته جرج سانتایانا^۲ را تکرار می کنند که «هر کس که گذشته را نمی شناسد، محکوم به تکرار آن است» یا دائم می گویند که «باستان‌شناسی تنها رشته ای است که داده های لازم با عمق زمانی کافی را در اختیار دارد که می توان به کمک آنها تغییرات بلند مدت را در تاریخ انسان بررسی کرد.» اگر ما باستان‌شناسان از داده ها و نظریاتی که در اختیار داریم در جهت سیاست‌های عمومی استفاده نکنیم، بیشتر مردم فکر خواهند کرد که باستان‌شناسی کاریست لوکس. مثال بارز مقابل چشمان ما انسان شناسی فرهنگی است که مدتی است از رهگذر انگاشت‌های چندفرهنگ گرایانه و تأسیس گروه‌های دانشگاهی «پژوهش‌های زنان» (Women's Studies) و «پژوهش‌های آمریکاییان آفریقایی تبار» (African American Studies)، که زمانی تحت عنوان پژوهش‌های مربوط به نژاد، جنسیت و قوم شناسی بخشی از انسان شناسی فرهنگی بودند به حاشیه رانده شده است.

اما باستان‌شناسی این توانایی را دارد که در مسائل روزمره واقعاً به کار آید و نتایج مهمی هم برای آینده جهان ما و هم برای رشته ما به ارمغان بیاورد. در ادامه به سه مثال می پردازم، یکی از ارض قدیم و دوتا از ارض جدید، تا نشان دهم که باستان‌شناسی چگونه موفق شده نقشی مهم در مسائلی بازی کند که بسیاری از مردم به طور روزمره در گیر آنها هستند:

قدیم‌ترین و بلندپروازانه ترین برنامه میان رشته ای در باستان‌شناسی «پروژه آرکتومیدیس» (Archaeomedes Project) در جنوب اروپاست. هدف از این پروژه پژوهشی این است که پی ببریم عوامل انسانی و طبیعی که موجب فرسایش (degradation) اراضی حوزه نیمه خشک مدیترانه ای می شوند شامل چه چیزهایی هستند تا از این رهگذر داده های علمی گردآورده و به نهادهای ملی و بین المللی ارائه کنند. این پروژه را که اتحادیه اروپا تأمین اعتبار می کند از گروه‌هایی از

دانش خود را در آن زمینه ها به مرحله اجرا درآوریم ماهیت متفاوتی دارد. همان گونه که در ابتدای این نوشته اشاره کردم، باستان‌شناسان ابایی ندارند که مباحث نظری را از دیگر رشته ها اخذ کنند و با نیازهای باستان‌شناختی خود انطباق دهند. اما تا به حال بیشتر این مباحث از علوم فیزیکی، علوم طبیعی و برخی علوم اجتماعی و علوم هنجاری - بویژه انسان شناسی - بوده است. باستان‌شناسی اگر می خواهد جنبه عملگرایانه کارهای خود را تقویت کند باید بیشتر به علوم اجتماعی و علوم هنجاری توجه و تلاش کند تا از علومی مانند روان شناسی، آموزش و پرورش^۱ و اخلاق نظریه اخذ کند. مثلاً، این که درک کنیم مردم مختلف چگونه مطالب را فرامی گیرند (ترکیبی از روان شناسی و آموزش و پرورش) به ما کمک می کند که چگونه سی دی های آموزشی را تدوین کنیم یا چیدمان اشیا در موزه یا نمایشگاه را چگونه تنظیم کنیم. در کنار این، با توجه به این که شناخت رفتار مردم (باستانی) یکی از اهداف اصلی باستان‌شناسی است، چه بسا نظریات ما در این زمینه به کار دیگر رشته ها، مانند روان شناسی و آموزش و پرورش بیاید، و حداقل برای یک بار هم باستان‌شناسی دهنده نظریه باشد نه گیرنده نظریه. برای این کار، در حالی که به پژوهش‌های باستان‌شناختی می پردازیم باید به این پرسش‌ها نیز توجه کنیم که «مردم با فرهنگ‌های مختلف چگونه مطالبی را فرامی گیرند؟» یا «چگونه باید باستان‌شناسی را به گروهی از قومیت‌های مختلف تدریس کرد؟» یا «آیا باید روش‌های متفاوتی برای تدریس باستان‌شناسی به کودکان شهرنشین و روستائین تدوین کرد؟»

برنامه هایی از این دست برای مردمی از اقشار و سنین گوناگون جذاب است، اما سوای آگاهی رسانی به مردم علاقه

۱- من در اینجا "آموزش و پرورش" را معادلی تقریبی برای Education به کار برده ام که در مغرب زمین، بویژه آمریکا، که با نظام آموزش عالی آنجا نسبتاً آشنایی دارم، رشته ای جاافتاده است که برای خود دانشکده ای مستقل دارد و در آن مباحث فراوانی، از روان شناسی گروه‌های مختلف سنی و جنسیت‌های مختلف (دختر - پسر، زن - مرد) تا شیوه های موثر در تدریس مطالب مختلف به گروه‌های سنی و جنسیت‌های مختلف تدریس می شود. تا جایی که من اطلاع دارم چنین رشته ای در نظام آموزشی ایران وجود ندارد، اما از آن سو، ما دانشکده های تربیت معلم را داریم که شاید به برخی از این موضوعات و مباحث دیگر می پردازند، اما من با برنامه تحصیلی آنها آشنا نیستم، فلذا از اظهار نظر در این زمینه خودداری می کنم.

۲- فیلسوف، نویسنده و شاعر آمریکایی اسپانیولی الاصل

(*et al.*, 2000). بودجه بیست و یک پروژه شبیه به اینها را «بنیاد ملی علوم» آمریکا تأمین می‌کند. در ضمن، اینها یکی از دو پروژه ای هستند که با زیست محیط‌های شهری سروکار دارند. بودجه این پروژه ها، علاوه بر حمایت مالی بنیاد ملی علوم، به علاوه مبلغی که دانشگاه ایالتی آریزونا و عده ای از موسسات و انجمن‌های محلی کمک می‌کنند در مجموع کمی بیش از هشت میلیون دلار در سال است. هدف پژوهشی این پروژه درک ارتباط بین مراکز شهری و زیست محیط طبیعی در طول زمان است. شهر فینیکس پیش از سقوط بازار املاک و مستغلات و آغاز رکود اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۰۸، از نظر سرعت رشد دومین شهر آمریکا بود. فینیکس در زیست محیطی نیمه خشک و متزلزل قرار دارد و گردانندگان آن باید همیشه در نظر داشته باشند که رشد شهری، وضعیت زیست محیطی و اجتماعی منطقه را چگونه تحت تأثیر قرار می‌دهد. تا سال ۲۰۰۰، پژوهشگران این برنامه هجده پروژه را به جریان انداختند که برخی از آنها نظارت بلند مدت بود. دیگر پروژه ها شامل تجزیه و تحلیل اطلاعات مربوط به ادوار پیش از تاریخ و تاریخی بود. پروژه هایی نیز جزء پژوهش‌های کوتاه مدت بودند. گروه‌هایی متشکل از متخصصان علوم زیستی، علوم فیزیکی، و علوم اجتماعی با دیدگاهی تطورگرایانه زیست‌بوم شهری را بررسی می‌کنند. بر نحوه استفاده از اراضی پیش از فراسیدن اسپانیایی‌ها توجه ویژه ای می‌شود، بخصوص به مسائلی چون تأثیر سیستم‌های آبیاری بر زمین، شوره زدگی و دیگر روش‌های زمینداری باستانی. بخش بزرگی از پروژه نیز با همکاری مردم محلی، بخصوص دانش آموزان انجام می‌شود تا آنان نیز هم با مشکلات زیست محیطی منطقه ای که در آن زندگی می‌کنند آشنا شوند و طریقه صحیح رفتار با آن را بیاموزند. در اینجا نیز چارلز ردمن یکی از باستان‌شناس سرشناس - که پیش از انقلاب در ایران کار می‌کرد - یکی از مدیران پروژه است (Redman, 1999)

مثال سوم هم تحت عنوان «برنامه محافظت از بیابان سونوران» (The Sonoran Desert Conservation Plan) در ایالت آریزونا آمریکا در جریان است (Huckleberry,

پژوهشگران در رشته های گوناگون تشکیل می‌دهند، از دیرین اقلیم شناسان، اقتصاددانان و جامعه شناسان شهری و روستایی گرفته تا آب شناسان، درخت شناسان و باستان‌شناسان که موظفند از مقیاس بلند زمانی برای شناسایی دلایل مشکلات امروزی استفاده کنند. بازه زمانی مورد پژوهش از دوره پارینه سنگی قدیم آغاز می‌شود که انسان‌های آغازین شروع به استفاده از چشم انداز طبیعی کردند تا دوره های متأخر که جوامع انسان شروع کردند به دستکاری در چشم انداز طبیعی و تغییر دادن آن بر اساس نیازهای فرهنگی خود. در دیگر انتهای بازه زمانی پژوهشگران در حال بررسی نقش فعالیت‌های کشاورزی امروزی در کویزایی در جنوب اروپا هستند. این پژوهش‌ها بیش از آن که گستردگی داشته باشند، شدت دارند و می‌توان آنها را در قالب زنجیره ای از پژوهش‌های موضوعی و موردی توصیف کرد که از شرق پرتغال آغاز شده و تا غرب یونان ادامه دارد. از قبال این برنامه پژوهشی دستورالعمل‌هایی برای دستیابی به توسعه پایدار و روش‌هایی برای ترمیم زیست محیط و جلوگیری از تخریب بیشتر آن تدوین شد. بخش مهمی از این برنامه پژوهشی ارزیابی دیدگاه افراد مهم - یعنی کسانی که در مقامات کلیدی برنامه ریزی و تصمیم‌گیری قرار دارند - در مورد زیست محیط و مدیریت منابع طبیعی است. علاوه بر این، لازم است معیارهایی تعریف شوند تا استهلاک زیست محیطی را به محض آغاز نشان دهد، و فعالیت‌های انسانی را که موجب مشکلات زیست محیطی می‌شود شناسایی کند. نکته جالب و مهم این که مسئول هماهنگی این پروژه گسترده و پیچیده باستان‌شناس هلندی ساندر ون در لو است (van der Leeuw, 1998)، که از همین رهگذر مدال «قهرمان جهان در شاخه علم و نوآوری» (http://asunews.asu.edu/2012064_video_Unchampion) را از یونیسیف دریافت کرده است.

مثال دوم «مرکز پژوهش‌های زیست محیطی» دانشگاه ایالتی آریزونا در شهر توسان (Tucson) و «پروژه پژوهش‌های بلندمدت زیست‌بوم شناختی آریزونای مرکزی» در شهر فینیکس (Phoenix) هستند که با همکاری هم کار می‌کنند (Grimm

باستان‌شناسی می‌تواند در زمینه موضوعاتی که برای جوامع انسانی و برای تمامی جهان اهمیت دارد نقش مهمی ایفا کند. تردیدی نیست که اگر ما باستان‌شناسان کارهایی را که از دستمان برمی‌آید به درستی انجام دهیم، مردم و مدیران به احتمال زیاد به حرف‌هایمان توجه می‌کنند، ما را در تصمیم‌گیری‌هایشان دخالت می‌دهند، و از نظر مالی و لجستیکی از فعالیت‌هایمان حمایت می‌کنند. اما بر ما نیز لازم است که توانایی‌های باستان‌شناسی و داده‌هایی را که در اختیار داریم به آنان نشان دهیم. بیش از نیم قرن از زمانی می‌گذرد که فردی پیدا شد تا بگوید که باستان‌شناسی باید در مسائل روزمره دخالت داشته باشد (Taylor, 1948)، اما پیشرفت در این زمینه بسیار کند و سخت بوده، در وهله اول به این دلیل که اکثریت قریب به اتفاق باستان‌شناسان نمی‌توانند به خود بقبولانند که از برج عاج خود پایین آمده و در کارهای گل، که اهداف پژوهشی آنها ضعیف است یا اصلاً هدف پژوهشی وجود ندارد، همکاری کنند. اما مشکلات مالی و دیگر موانعی که هر روز در مقابل باستان‌شناسی آکادمیک سبز می‌شود، و مهمتر از آن، پی بردن به ارزش نظریات جزئی‌نگرایانه و پژوهش‌هایی که نتیجه آن نه به صورت کتاب و مقاله، بلکه به شکل نتایج ملموس در زمینه بهبود شرایط زندگی مردم، محافظت از زیست محیط و دیگر موجوداتی که، بجز ما انسانها، در آن زندگی می‌کند به منصفه ظهور درمی‌آید دیر یا زود زمینه ساز باستان‌شناسی آینده خواهد شد.

کتابنامه

الف) فارسی

أرلف، بنجامین، ۱۳۸۶، انسان‌شناسی زیستبوم شناختی، ترجمه کامیار عبدی، فرهنگ و انسان، شماره ۳/۲، صص ۶۹-۲۳.

عبدی، کامیار، ۱۳۸۱، زیستبوم‌شناسی انسانی و اهمیت آن در پژوهش‌های باستان‌شناختی، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، شماره ۳۱، صص ۲۵-۱۴.

کوهن، تامس، ۱۳۸۹، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت.

این برنامه را فرمانداری شهرستان پیما (Pima) به جریان انداخته است. شهر توسان که تا سقوط بازار املاک و مستغلات و آغاز رکود اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۰۸ شاهد رشد سریع و فراوان بود در این شهرستان قرار دارد. خاستگاه برنامه محافظت از بیابان سونوران را می‌توان به «لایحه گونه‌های حیوانات در خطر» (The Endangered Species Act) نسبت داد که کنگره آمریکا در سال ۱۹۶۹ تصویب کرد، زیرا در این شهرستان هجده گونه حیوان وجود دارند که نامشان در فهرست فدرال حیوانات در معرض تهدید و در معرض خطر آمده است؛ بررسی پنج حیوان دیگر نیز در حال اجراست تا در صورت لزوم نام آنها را نیز به فهرست اضافه کنند. به جای این که عواقب گسترش شهری را بر تک تک این حیوانات به طور جداگانه بررسی کنند، این پروژه در نظر دارد برنامه ای هماهنگ تدوین کند که هم اهداف محافظتی را تأمین کند و هم به نیازهای اقتصادی مردم برسد. این پروژه هیأت امنای بزرگی دارد که از بساز و بفروش‌ها، فعالان زیست محیطی، نمایندگان دولت ایالتی، و گروهی از مردم تشکیل شده که دغدغه این گونه مسائل را دارند. این پروژه چندین و چند گروه فنی دارد در حوزه‌های زیر مشغول گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها هستند: مسائل زیست‌شناختی، بررسی اراضی زراعی (که مسئول آن یک مورخ قومی به نام تام شریدن است [Sheridan, 2007])، پژوهش‌های اقتصادی، و پژوهش‌های فرهنگی و تاریخی (که سرپرست آن یک باستان‌شناس به نام پال فیش [Fish, 1989] است). این گروه آخر از یک سیستم اطلاعات جغرافیایی کامپیوتری که گروهی از دانشگاه‌ها، سازمان‌های دولتی، و موزه‌ها مخصوص این پروژه طراحی کرده‌اند؛ سود می‌برند. هدف «برنامه محافظت از بیابان سونوران» این است که زیستگاه‌ها و منابع حیاتی را در تمام منطقه بررسی حفظ کند و زیستگاه‌ها و محوطه‌هایی را که اهمیت کمتری دارند و در اراضی ملی قرار دارند با آنهایی معاوضه کند که منحصر به فرد و نادر هستند و در اراضی خصوصی قرار گرفته‌اند.

جمع بندی و نتیجه گیری

مثال‌هایی که در بالا بدانها اشاره کردم نشان می‌دهند که

(ب) غیرفارسی

- Adams, E. C., 1991, *The Origin and Development of the Pueblo Katsina Cult*, Tucson: The University of Arizona Press.
- Balée, W., 2006, The Research Program of Historical Ecology, *Annual Review of Anthropology*, Vol. 35, pp. 75-98.
- Biersack, A., 1999, Introduction: From the "New Ecology" to the New Ecologies, *American Anthropologist*, Vol. 101(1), pp. 5-18.
- Binford, L. R., 1962, Archaeology as Anthropology, *American Antiquity*, Vol. 28, pp. 217-225.
- Bryant, R. L. & Bailey, S., 1997, *Third World Political Ecology*, London: Routledge.
- Crumley, C. L., 1994, Historical Ecology: A Multidimensional Ecological Orientation, In: *Historical Ecology: Cultural Knowledge and Changing Landscapes*, Crumley, C. L., (ed.), pp. 1-16, Santa Fe: School of American Research Press.
- David, N., & Kramer, C., 2001, *Ethnoarchaeology in Action*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Downum, C. E., & Price, L. J., 1999, Applied Archaeology, *Human Organization*, Vol. 58(3), pp. 226-239.
- Fish, P. R., 1989, The Hohokam: 1000 Years of Prehistory in the Sonoran Desert, In: *Dynamics of Southwest Prehistory*, Johnson, G. A., (ed.), Washington, D.C.: Smithsonian Institution Press.
- Gill, J., 1999, The Insignificance of Null Hypothesis Significance Testing, *Political Research Quarterly*, Vol. 52, pp. 647-674.
- Grimm, N. B., M. Grove, J., Pickett, S. T., & Redman, C. L., 2000, Integrated Approaches to Long-Term Studies of Urban Ecological Systems, *BioScience*, Vol. 50/7, pp. 571-584.
- Headland, T. N., Pike, K. L., & Harris, M., (eds.), 1990, *Emics and Etics: The Insider/Outsider Debate*, Newbury Park, CA: Sage.
- Hodder, I., 1991, *Archaeological Theory in Europe: The Last Thirty Years*, Oxford: Blackwell.
- Hole, F., Flannery, K.V. & Neely, J., 1969, *Prehistory and Human Ecology in Deh Luran Plain, Iran*, Memoir 1, Ann Arbor: University of Michigan Museum of Anthropology.
- Huckleberry, C. 2002. The Sonoran Desert Conservation Plan. *Endangered Species* 27/2: 13.
- Kirsch, P., & Hunt, T. L., (eds.), 1997, *Historical Ecology in the Pacific Islands: Prehistoric Environmental and Landscape Changes*, New Haven: Yale University Press.
- Kohler, T.A., & Gumerman, G. J., 2000, *Dynamics in Human and Primate Societies: Agent-Based Modeling of Social and Spatial Processes*, New York: Oxford University Press.
- Lansing, J. S., 1991, *Priests and Programmers: Technologies of Power in the Engineered Landscape of Bali*, Chicago: University of Chicago Press.
- McGuire, R. H., 1992, *A Marxist Archaeology*, San Diego: Academic Press.
- McManamon, F. P., 1991, The Many Publics of Archaeology, *American Antiquity*, Vol. 56, pp. 121-130.
- Martin, P. S., & Plog, F., 1973, *The Archaeology of Arizona: A Study of the Southwest Region*, Garden City, NY: Natural History Press.
- O'Brien, M. J., Lyman, R. L., & Leonard, R. D., 1998, Basic Incompatibilities between Evolutionary and Behavioral Archaeology, *American Antiquity*, Vol. 63/3, pp. 485-498.
- Peace, W. 2004, *Leslie White: Evolution and Revolution in Anthropology*, Lincoln: University of Nebraska Press.
- Preucel, R. W., (ed.), 1991, *Processual and Postprocessual Archaeologies*, Carbondale: Center for Archaeological Investigations, Southern Illinois University at Carbondale.

- Rappaport, R. A., 1967, Ritual Regulation of Environmental Relations among a New Guinea People. *Ethnology*, Vol. 6/1, pp. 17-30.
- Rappaport, R. A., 1984, *Pigs for the Ancestors: Ritual in the Ecology of a New Guinea people*, 2nd Edition, New Haven: Yale University Press.
- Redman, C. L., 1999, Human Dimensions of Ecosystem Studies, *Ecosystems*, Vol. 2/4, pp. 296-298.
- Reid, J., & Whittlesey, S., 1999, *Grasshopper Pueblo: A Story of Archaeology and Ancient Life*, Tucson: University of Arizona Press.
- Schaafsma, C. F., & Riley, C. L., 1999, *The Casas Grandes World*, Salt Lake City: University of Utah Press.
- Schiffer, M. B., 1996, Some Relationships between Behavioral and Evolutionary Archaeologies, *American Antiquity*, Vol. 61/4, pp. 643-662.
- Sheridan, T. E., 2007, Embattled Ranchers, Endangered Species, and Urban Sprawl: The Political Ecology of the New American West, *Annual Review of Anthropology*, Vol. 36, pp. 121-138.
- Skibo, J. M., Walker, W. H., & Neilsen, A. E., 1995, *Expanding Archaeology*, Salt Lake City: University of Utah Press.
- Smith, M. L., 2006, The Archaeology of Food Preference, *American Anthropologist*, Vol. 108/3, pp. 480-493.
- Steward, J. H., 1955, *Theory of culture change*, Urbana: University of Illinois Press.
- Taylor, W. W., 1948, *A Study of Archaeology*, Memoir Series of the American Anthropological Association No, 69, Washington, D.C.: American Anthropological Association.
- Thompson, R. H., 1958, *Modern Yucatecan Maya Pottery Making*, Memoir 15, Salt Lake City: The Society for American Archaeology.
- Van der Leeuw, S. E., 1998, *Understanding the Natural and Anthropogenic Causes of Land Degradation and Desertification in the Mediterranean Basin: The Archaeological Project*, Luxemburg: Office for Official Publications of the European Union.
- White, L. A., 1938, *The Pueblo of San Felipe*, Memoir 38, Washington, D.C.: American Anthropological Association.
- , 1940, *The Pueblo Santa Ana, New Mexico*, Memoir 60, Washington, D.C.: American Anthropological Association.
- , 1963, *The Ethnography and Ethnology of Franz Boas*, Bulletin of the Texas Memorial Museum No. 6, Austin: The Museum of the University of Texas.
- , 1987, *Ethnological Essays: Selected Essays of Leslie White*, Albuquerque: University of New Mexico Press.
- Wylie, A., 2005, The Promise and Perils of an Ethic of Stewardship, In *Embedding Ethics: Shifting Boundaries of the Anthropological Profession*, Meskell, L., & Pels, P., (eds.), pp. 47-68, London: Berg Publishers.
- Wiley, G.R. and P. Phillips. 1958. *Method and Theory in American Archaeology*. Chicago: University of Chicago Press.
- Wolf, E. R., 1982, *Europe and the People without History*, Berkeley: University of California Press.

